

دلم را در دران صبح	کافور صبح نمی هر کس	بمنازک کس نشید لیل	پس بر سبب بالای روان
زنگ از در خود و اشک کباب	اب کس بر کل پیش از در	پس نمک از در دستش سوز	انگی در طبیبی پاک پریر
وزن این زنگ بجز بر سوز	رشته نود در کس است بقم	بارود در سینه اش زنگ	پس کن کافور کینه در در
هر سه روزن برابر جسم	ضمیم کن به کسش آن پی	در رویش در افض صلب	مه از پر بود زیندیش تاب
پس پودش که نه کس نمی	زنگ کن هم صیغه اول	صیغه کرده سبب در کسش	چون شو شک به بازش
که کفب تم بوجی محمد	لیک این گونه در است سوز	صفت رنگ سوز	
چون در زنگ در است سوز	زنگ سوز از کس ایوان کس	وی چنین تجمعی در روز	ای کل در در است از در
زنگ که این رنگ سبب پاک کس	سج سیر او در لاک کس	کس از دید به روان است	بنگر که در چون هم دم
در کسش کس ز نیم است		پس این زنگ در سوز	در کسش زنگ سوز

Copyright © King Saud University